

پیشگامان علم و ادب  
پرتال جامع علوم انسانی

## روایت

- شاعرانی که با آنها گریسته‌ام / دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی
- روایت یک شاهد عینی / دکتر قمر آریان

# شاعرانی که با آنها گریسته‌ام

دهباشی عزیز، سلام. نامه شما به لطف آقای پارسی نژاد به دستم رسید، همراه با شماره دوم «بخارای شریف» آفرین بر شما و هزار آفرین دیگر بر قصد و نیت خیری که دارید تا ویژه نامه‌ای به عنوان جشن نامه آقای فریدون مشیری انتشار دهید. اطاعت امر شما درین لحظه برای من قدری دشوار است و از مقوله تکلیف مالا یطاق. من ازینکه تحسین کلی یا تکذیب کلی داشته باشم، همواره، می‌پرهیزم. سعی من، همیشه، برین بوده است که درست یا نادرست، اندیشه‌ای را که در ذهنم بوده است با خواننده و مخاطب طوری در میان بگذارم که او هم با من تفاهم داشته باشد نه اینکه یک طرفه کلیاتی از هبوط آدم تا پایان جنگ جهانی دوم بگویم و بعد نتیجه بگیرم که صادق هدایت دارای عقده اُدیپ بوده است.

اصل قضیه تجلیل از مشیری را بنده دو سال پیش، که ایشان به آستانه هفتاد سالگی نزدیک می‌شد، در سال ۷۴ با جمعی از دوستان و در صدر آنها دوست مشترک بنده و آقای مشیری، جناب علی هاشمی، در میان گذاشتم، در یکی از همان کوه‌نوردیهای پنجشنبه که سالیانی است ادامه دارد و یکی از اعضای نیمه ثابت آن، تا همین چندی قبل، آقای فریدون مشیری بود و جمع ما همیشه از فیض حضور او و سخاوتی که در ارائه شعر خویش به جمع دارد، بهره می‌بردیم. تاریخ این «پنجشنبه»ها و ویژگی‌های اعضای ثابت

و سیار آن را اگر آقای هاشمی بنویسد، هم بخشی از زندگینامه آقای مشیری است و هم ثبت لحظه‌هایی از حیات جمعی از اصحاب فکر و فرهنگ عصر ما.

حال که شما قصد دارید همان اندیشه را به صورت ویژه‌نامه‌ای در «بخارای شریف» عملی کنید مایه شادی خاطر من است. این نیت خیر شما را می‌ستایم. اما این که خواسته‌اید مطلبی درباره شعرهای مشیری بنویسم، از راه دور و در اینجا که هیچ مجموعه شعری، در اختیار من نیست تکلیف شاقی است. از یک طرف، دلم می‌خواهد که درین کار ارزشمند و فرهنگی، چند کلمه‌ای مساهمت داشته باشم و از سوی دیگر از احکام کلی و داوربهای خطابی و عاطفی پرهیز دارم. چه باید کرد؟

وقتی به شعر معاصر نگاه می‌کنم، مخصوصاً در اینجا که هیچ کتابی و جنگی و سفینه‌ای هم در اختیار من نیست، شعرا، در برابرم در چند صف قرار می‌گیرند: یک صف، صف شاعرانی است که من با آنها گریسته‌ام؛ مثل گلچین گیلانی، حمیدی شیرازی، شهریار، لاهوتی، عارف قزوینی و چند تن دیگر.

یک صف، صف گریندگان است که با آنها شادمانی داشته‌ام و خندیده‌ام نه بر آنها که با آنها و بر زمانه و تاریخ و آدمهای مسخره روزگار از سیاستمدار خائن تا زاهد ریاکار و همه نمایندگان ارتجاع و دشمنان انسانیت شاعرانی مثل سید اشرف، ایرج، عشقی، روحانی، و افرشته و بهروز و چند تن دیگر.

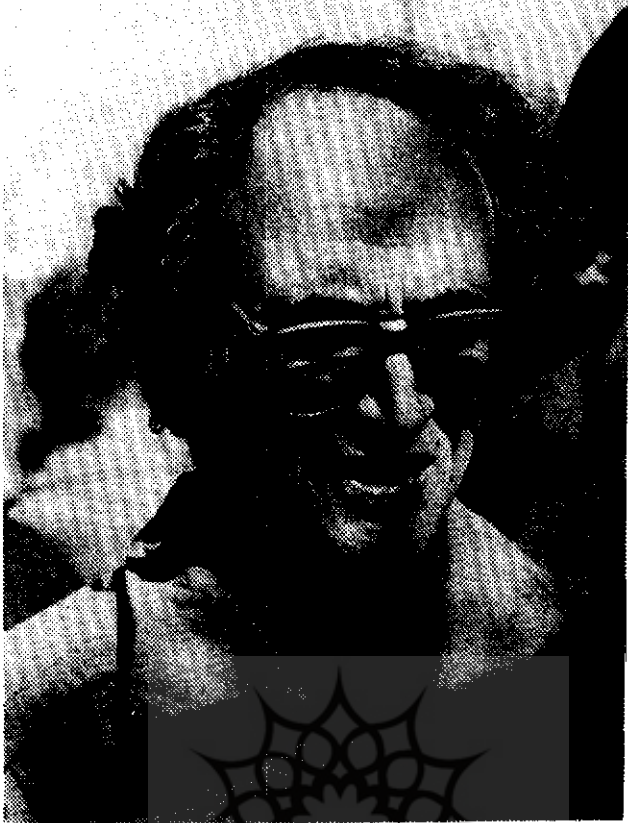
یک صف، صف شاعرانی است که شعرشان مثل چتری است که روی سرت می‌گیری تا از رگبار لجنی که روزگار بر سر و روی آدمیزادان پشنگ می‌کند، خود را محافظت کنی مثل شعرهای بهار و پروین و عقاب خانلری و شعر چند تن دیگر.

یک صف هم صف شاعرانی است که به تحسین سر و وضع هنرشان یا بعضی لحظه‌ها و تجربه‌های خصوصی شان می‌پردازد مثل توللی (در بافت تاریخی «رها»)، سپهری (در حجم سبز) فروغ (در تولدی دیگر) و بعضی کارهای کوتاه و ژرف نیما.

یک صف هم صف شاعرانی است که هر وقت نامشان را می‌شنوی یا دیوانشان را می‌بینی، با خودت می‌گویی: حیف از آن عمر که در پای تو من سر کردم.

یک «صف یک نفره» هم هست که ظاهراً در میان معاصران «دومی» ندارد و آن صف مهدی اخوان ثالث است. که از بعضی شعرهایش در شگفت می‌شوی. من از شعر بسیاری ازین شاعران، که نام بردم، لذت می‌برم ولی در شگفت نمی‌شوم؛ جز از چند شعر اخوان، مثل «آنگاه پس از تندر»، «نماز» و «سبز».

فریدون مشیری، در نظر من، در همان صف شاعرانی است که من با آنها گریسته‌ام.



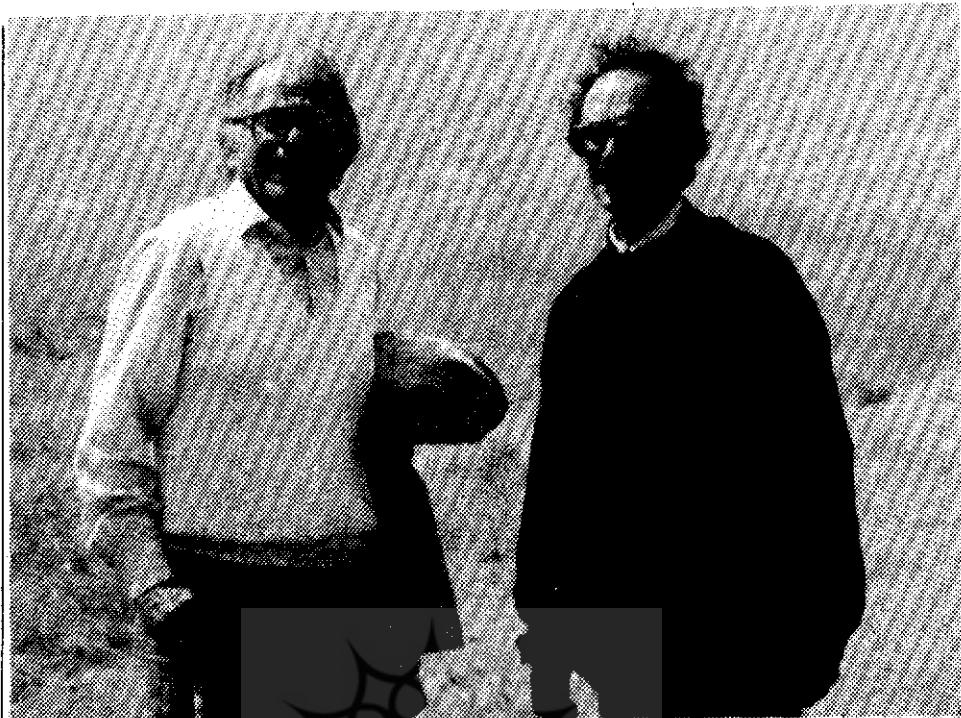
۵ دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

شاعرانی که مستقیماً با عواطف آدمی سروکار دارند؛ من بارها با شعر گلچین گیلانی گریسته‌ام، با شعر شهریار گریسته‌ام، با شعر حمیدی گریسته‌ام و با شعر مشیری نیز. شعری که او در تصویر یادِ کودکی‌های خویش در مشهد سروده است و به جستجوی اجزای تصویر مادرِ خویش است که در آینه‌های کوچک و بیکران سقف حرم حضرت رضا تجزیه شده و او پس از پنجاه سال و بیشتر به جستجوی آن دُرّه‌هاست. همین الآن هم که بندهایی از آن شعر از حافظه‌ام می‌گذرد گریه‌ام می‌گیرد؛ شعر یعنی همین و لاغیر. از کاتارسیس Catharsis ارسطویی تا Foregrounding صورت‌گرایان، همه همین حرف را خواسته‌اند بگویند. اگر بعضی از ناقدانِ وطنی نخواستند این را بفهمند خاک بر سرشان!

فریدون در همهٔ ادوارِ عمرِ شاعری‌اش، از نظرگاه من، در همین صف ایستاده است و هرگز نخواست است صفش را عوض کند. اصلاً چرا عوض کند؟ مگر نگفته‌اند که الذّاتی لا یَعْلَلُ و لا یَغْیَرُ. یکی از نخستین شعرهایی که از فریدون در نوجوانی خواندم و مرا به گریه واداشت شعری بود که عنوان آن را اکنون به یاد ندارم و بدین‌گونه آغاز می‌شود:

ای همه گلهای از سرما کبود      خنده‌هاتان را که از لب‌ها ریود

در سخن سالهای ۳۵-۱۳۳۴ به نظم چاپ شده بود و این تأثیر تا آخرین کارهای او،



● دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی و فریدون مشیری

همچنان، ادامه داشته است. نمی‌گویم: هر شعری که از او خواندم حتماً متأثر شده‌ام و حتماً گریسته‌ام ولی تأثیری که بعضی از شعرهای او بخصوص شعرهای کوتاه او در طول سالها، بر من داشته است ازین گونه بوده است: عاطفی و ساده، بی‌پیرایه و مهربان. البته گاهی «ساختمان شعر» یا «زبان شعر» یا نوع «تصویرها» یا «رابطه حجم پیام و ظرفیت شعر»، در تمام اجزا ممکن است با سلیقه کنونی من تطبیق نکند. به دُرّک نمی‌کند. مگر من که هستم؟ ده‌ها هزار نفر شعر او را می‌خوانند و با شعر او همدلی دارند. من درین میان نباشم چه خواهد شد؟ به قولِ عین‌القضاتِ همدانی: «از باغ امیر، گو خلالی کم گیر!»

یکی از امتیازات فریدون بر بسیاری از شاعران عصر و همنسلان او در این است که شعرش با گذشت زمان آفت نکرده بلکه در دوره پس از ۱۳۵۷ تنوع و جلوه بهتری یافته است و اگر بخواهید برگزیده‌ای از شعرهای او فراهم کنید، از همه ادوار شاعری او، به راحتی می‌توان نمونه آورد، و همه نمونه‌ها در زده کارهای او خوب و شاخص خواهند بود.

متأسفانه شعر معاصر فارسی، در ربع قرن اخیر، لحظه دشواری را تجربه می‌کند. امیدوارم به زودی ما شاعران ۲۰-۳۰ ساله‌ای (مثل اخوان و کسرابی و فروغ و مشیری



● فریدون مشیری (عکس از افشین شاهرودی)

چهل سال پیش) داشته باشیم که بیایند و دنباله آن صف‌های نامبرده در بالا را تکمیل کنند، نه اینکه کار آنها را تقلید کنند. نه. بلکه با کارهای بدیع و نوآیین خویش بر شمار آن‌گونه شاعران که مورد نیاز تاریخ و جامعه‌اند بیفزایند. شاعرانی که با شعرشان مثل شعر گلچین گیلانی و شهریار و حمیدی و مشیری بتوان گریست و یا با شعرشان مثل شعر عشقی و ایرج و افراشته بتوان شاد شد و خندید و یا از آنها که مثل بهار و پروین با شعرشان در برابر حوادث اجتماعی و تاریخی و اخلاقی چتر محافظتی بر سر میهن خویش بگشایند و یا مثل فروغ و سپهری ما را به تحسین تجربه‌های شخصی خود وادارند و از همه بیشتر به امید اینکه شاعران جوانی داشته باشیم که بعضی از شعرهاشان مثل بعضی از شعرهای مهدی اخوان ثالث مایه شگفتی شعرشناسان شود.

اکنون نزدیک به نیم قرن است که شعر دوستان ایرانی و فارسی‌زبانان بیرون از مرزهای ایران، با شعر مشیری زیسته‌اند و گریسته‌اند و شاد شده‌اند و هنر او را - که در گفتار و رفتار، یکی از نگاهبانان حرمت زبان پارسی و ارزشهای ملی ماست - تحسین کرده‌اند. من نیز ازین راه دور به او و همه عاشقان ایران، سلام می‌فرستم.